

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵۸)

شنبه ۱۲ - ۰۸ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۰۸ - ۰۲ - ۱۳۹۷ م؛ ۲۸ - ۰۴ - ۲۰۱۸

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَا كُنَّا مُّجْتَنِبِينَ أَوْرَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَالِكَ أَلْمَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي (۸۸) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّ بَرَجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟ (۸۳) گفت: آنها هم اینک در پی من هستند، و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی! (۸۴) گفت: ما به فتنه افکندیم قومت را پس از تو، و سامری گمراهشان نمود (۸۵) پس، موسی بازگشت به سوی قوم خود خشمگین و اندوهگین، گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده زیبا نداد؟! آیا طولانی شد بر شما عهد، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که تخلف ورزیدید و عده مرا؟! (۸۶) گفتند: تخلف نورزیدیم و عده‌ی تو را با توان خودمان، ولی حمل شده بود بر ما بارهایی سنگین از زینت قوم، پس پرتاب کردیم آنها را، و سامری این سان القاء کرد. (۸۷) پس، بیرون آورد برای آنها پیکر گوساله‌ی را که بانگ گاوی داشت، و گفتند این است خدای شما و خدای موسی، و فراموش کرد. (۸۸) آیا نمی‌بینند که باز نمی‌گرداند سوی آنها سخنی را، و مالک نیست زیان و سودی را برای آنها؟! (۸۹)

I. تفسیر

1. **وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى:** چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟
گفته شد که این سؤال توییح و عتاب نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌چینی بوده باشد و جلب توجه موسی- علیه السلام- برای گفتن خبر سامری و گمراه شدن بنی اسرائیل.
2. **قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى:** گفت: آنها هم اینک در پی من هستند، و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی!
موسی- علیه السلام- در پی رضایت خدای تعالی بر آمده بود، و بر قوم خود پیشی گرفته بود، ولی خدای تعالی به حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ" [۹۳:۵ الضحی] (و به زودی، عطاء کند ترا پروردگارت و خشنود گردی)
مولی عبدالرزاق کاشانی: "وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ" و به زودی ترا می‌بخشد وجود حقانی برای هدایت خلق و دعوت به سوی حق بعد از این فناء صرف، "فَتَرْضَى" پس راضی شوی به شکلی که به هیچ وجه با وجود بشری راضی نشدی، و رضا معنا ندارد مگر در حال وجود (بقاء).
3. **قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ:** گفت: ما از مودیم قومت را پس از تو، و سامری گمراهشان نمود.
به اضطراب افکندشان تا اختیار کند از آنها بعد موسی- علیه السلام-، که بدون او، چگونه خواهند نمود، و سامری گمراه کرد آنها را از راه موسی- علیه السلام-، که راه حق بود.
4. **فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي:** پس، موسی بازگشت به سوی قوم خود خشمگین و اندوهگین، گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده زیبا نداد؟! آیا طولانی شد بر شما عهد، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که تخلف ورزیدید و عده مرا؟!
استاد عارف، آیه الله جوادی آملی چنین فرمودند:
بعد وجود مبارک موسی استدلال منطقی کرد فرمود چرا حالا این کار را کردید، یا مشکل در وعده خدا بود، یا مشکل در میعاد من بود، یا مشکل در شما. نه شما مشکل داشتید، نه خدا مشکل داشت، نه من مشکل داشتم. بلکه، شما هیچ کدام از این مشکلات که عذر بود نداشتید خدا کاری نکرد که عذر باشد، من هم کاری نکردم که عذر باشد، شما هم حادثه‌ای برایتان پیش نیامد که عذر باشد، فقط سوء اختیاران بود.
5. **أَمَّا** به نظر می‌رسد که با طرح این پرسش‌ها، موسی- علیه السلام- خواسته باشد غیر موجه بودن پیمان شکنی آنها را از منطری عقلانی یاد آور شود. اگر سوء اختیاری در کار بوده باشد، نباید در سطحی آگاهانه بوده باشد، چرا که با آگاهی از و ایمان و یقین به زشت بودن کاری، کسی آن را انجام نمی‌دهد. آدم- علیه السلام- نیز تا وسوسه ابلیس- لعنة الله علیه- "هَلْ أَدُلُّكَ

عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٌ لَا يَبْلَى" (آیا راهنمایی کنم تو را بر درخت جاودانگی و پادشاهی‌ایی که فرسوده نشود؟) در او اثر نکرد، به آن درخت نزدیک نشد. پس، این که موسی- علیه السلام- فرمود، "یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که تخلف ورزیدید و عده مرا؟!"; بیشتر ناظر است به عدم آگاهی آنها به نتایج سوء انتخابشان، وگرنه، هیچ کس آگاهانه در پی فرود آمدن خشم خدا بر خودش نیست. این به فتنه افکنده شدن آنها توسط خدای تعالی سازگارتر است، و هم چنین با آن که در پاسخ موسی- علیه السلام- گفتند، "مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا" (۲۰:۸۷ طه) (تخلف نورزیدیم و عده‌ی تو را با توان خودمان). ظاهر، مرحوم علامه طباطبایی نیز این جمله را همین گونه تفسیر می‌فرماید.

موسی- علیه السلام- هم به خدای تعالی چنین گفت، "إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفُ رَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْعَافِينَ" (۷:۱۵۵ الأعراف) (این نیست جز فتنه تو، گمراه کنی با آن هر که را خواهی، و راهنمایی کنی هر که خواهی، تویی سرور ما، پس غفران فرما برای ما، و رحم آور ما را، و تو بهترین غفران کننده‌گانی!)

6. قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَا كُنَّا حَمِلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ: گفتند: تخلف نورزیدیم و عده‌ی تو را با توان خودمان، ولی حمل شده بود بر ما بارهایی سنگین از زینت قوم، پس پرتاب کردیم آنها را، و سامری این سان القاء کرد. **مرحوم علامه طباطبایی چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۸-۲۶۷)**

"قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا... کلمه "ملک"- به فتح میم و سکون لام- مصدر از "ملک- یملک" است، و گویا مراد از جمله، "ما أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا" این باشد که ما با اختیار خود تو را مخالفت و وعده‌ات را خلف نکردیم،- هم چنان که بعضی این طور معنا کرده‌اند- و ممکن هم هست مراد این باشد که ما از اموال و ملک خود چیزی برای ساختن گوساله مصرف نکردیم، تا در این امر قصد عمدی داشته باشیم و لیکن ما اموال و ائصال و زیور آلات قوم را حمل می‌کردیم، (چون خسته شدیم) آن را انداختیم سامری برداشت و در کوره ریخت، و با آن این گوساله را درست کرد.

کلمه "اوزار" جمع "وزر"، به معنای ثقل و سنگینی است و کلمه "زینت" به معنای زیور است، مانند گردن بند و گوشواره و دستبند، و کلمه "قذف" و "القاء" و "نبذ" هر سه به یک معنا است و آن عبارت است از طرح و انداختن. و معنای این که گفتند، "وَ لَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا..."، این است که "لیکن بارهایی از زیور آلات قوم با ما بود"، و بعید نیست که مقصود قوم فرعون باشد،- و ما آنها را انداختیم، و این چنین سامری آنها را بینداخت، یعنی در آتش بینداخت و یا او نیز هر چه در دست داشت مانند ما بینداخت و آن گاه گوساله را بیرون آورد.

7. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى فَتَسَبَّاهُ: پس، بیرون آورد برای آنها پیکر گوساله‌یی را که بانگ گاوی داشت، و گفتند این است خدای شما و خدای موسی، و فراموش کرد.

مرحوم علامه طباطبایی چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۸-۲۶۷)

"فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى فَتَسَبَّاهُ" در کلمه "اخرج" دلالتی است بر این که کیفیت ساختن گوساله پنهانی و دور از مردم بوده است، چون فرمود، "گوساله‌ای برایشان بیرون آورد"، و کلمه "جسد" به معنای جثه‌ای است که جان نداشته باشد، و به هیچ وجه بر بدن جاندار اطلاق نمی‌شود، این نیز دلالت دارد بر این که گوساله مذکور بی‌جان بوده است، و در آن هیچ اثری از آثار حیات نبوده است، و کلمه "خوار"- به ضمه خاء- به معنای آواز گوساله است.

و چه بسا مفسرین جمله "فَكَذَّبَكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ..." را کلامی مستقل گرفته‌اند که یا کلام خدای سبحان و بعد از خاتمه کلام قوم است، که گفتند، "فَقَدْنَاها" و یا از کلام خود قوم است، و بنا بر نظریه این مفسرین، ضمیر در کلمه "قالوا" به بعض قوم بر می‌گردد، و ضمیر در "فَأَخْرَجَ لَهُمْ" به بعض دیگر قوم، هم چنان که ظاهر هم همین است.

8. أَمْ فَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَ لَا نَفْعًا: آیا نمی‌بینند که باز نمی‌گرداند سوی آنها سخنی را، و مالک نیست زیان و سودی را برای آنها؟! استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در تفسیر این آیات کریمه چنین می‌فرماید:

... لکن این دسیسه‌ای بود پلاهایی که ما داشتیم، پلاهایی که سامری داشتند، گفتند باید بیندازید دور، گرفتن مال طاغوتیان برای شما حلال نیست. به هر وسیله‌ای بود، این طلاها را از ما گرفتند طلاهای خودشان را هم گرفتند در جایی این را کوره‌ای گذاختند این طلاها را به صورت یک مجسمه گوساله در آوردند. خود این سامری هم می‌گفتند از قبیله گوساله‌پرست و گاوپرست بود. این پرستش گاو بی‌سابقه نبود در آن سرزمین "فَأَخْرَجَ لَهُمْ" این "فَأَخْرَجَ" را برخی‌ها خواستند بگویند کلام خداست، نه این که آنها التفات کردند، در جواب گفتند که برای ما این کار را نکردند، "فَأَخْرَجَ لَنَا" نگفتند. گفتند "فَأَخْرَجَ لَهُمْ" چون اینها جواب

دادند گفتند، "مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَا مَا فَكَذَلِكَ الْقِي السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ هُمْ". یعنی این‌هایی که به موسای کلیم- سلام الله علیه- داشتند پاسخ می‌دادند گفتند سامری برای آنها گوساله درست کرده، نه برای ما. ظاهرش این است که باید بگوید، "فأخرج لنا"، متکلم مع‌الغیر باشد ولی اگر گفته شود "فأخرج هُمْ". این قصه را ذات اقدس الهی دارد ادامه می‌دهد که خداوند می‌فرماید سامری برای آنها گوساله‌ای که جسد بود یعنی جسد گوساله بدون روح و بانگی داشت این شاید روشن‌تر باشد دیگر سخن از اینکه چرا آنها ضمیر متکلم مع‌الغیر آوردند بعد اینجا ضمیر مُغایب آوردند این سؤال مطرح نشود. پرسش: این قرینه نیست که آن "قَالُوا" که در آیه قبل آمده مخصوص عده‌ای قلیل هست که اینها کافر نشدند چون دو هزار نفر اینها مشرک نشدند.

پاسخ: بله، این بنا بر بحث دیروز بود که "هَمْ" را خود اینها گفتند به توده بت‌پرستها برگشتند آنچه در بحث دیروز گذشت این بود که اینهایی که قبول نکردند بت‌پرستی و گوساله‌پرستی را به موسای کلیم عرض کردند که ما این کار را نکردیم و سامری این کار را کرده و برای آنها یعنی برای گروه خاصی که بت‌پرست شدند اخراج کرده این بحث دیروز بود، اما این آنچه امروز مطرح است این است که این "فَأَخْرَجَ هُمْ" کلام این "قَالُوا" نباشد کلام ذات اقدس الهی باشد به دلیل آن جمله آیه بعد که "أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ" به کمک آن؛ "فَأَخْرَجَ" مثلاً خدا بفرماید که برای این بنی‌اسرائیل "عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ" ... "فَأَخْرَجَ هُمْ" اما اگر بگوییم کلام خداست به قرینه آیه بعد، خدا در این زمینه می‌فرماید برای بنی‌اسرائیل سامری جسد گوساله‌ای که خوار داشت اخراج کرد حالا همه قبول کردند، یا بعضی قبول، بعضی نکول. آن مطلب دیگر است "فَأَخْرَجَ" سامری برای بنی‌اسرائیل "عَجَلًا" که "لَهُ خُوَارٌ" نیست "عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَعَالُوا" حالا سامری با باندش، کسانی که زودتر از دیگران قبول کردند گفتند "هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى" خب خودشان چطور، خودشان قبلاً می‌گفتند "إِنَّمَا" الآن به توده بنی‌اسرائیل می‌گویند، "هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى" همین "قَالُوا" کسانی بودند که می‌گفتند این اله ماست. بعد از این که خودشان مشرک شدند، به توده بنی‌اسرائیل می‌گفتند که "هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى". خب، "فَعَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى فَتَسِي" مثلاً موسی - معاذ الله - که اله‌اش اینجاست. آن‌گاه رفته به طور برای ملاقات با الله یا میقات با او؟ یا خدا می‌فرماید، نه "تَسِي" سامری از این که باید تابع مبدأ واحد باشد، برهانی که خدا اقامه می‌کند این است که "أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا" اگر ما بگوییم که این "أَخْرَجَ" مثلاً کلام خداست با این "أَفَلَا يَرَوْنَ" که در صدد ابطال گوساله‌پرستی است هماهنگ می‌شود... برهان اقامه کردن برای توده مردم در همین سطح است که بالأخره شما خدایی را باید بپرستید که از کار شما باخبر باشد، مشکل شما را حل بکند، سؤال شما را جواب بدهد، دعای شما را اجابت کند و مانند آن. این گوساله که هیچ کاری از او بر نمی‌آید نه این که حالا او حرف نمی‌زند، اگر کسی حرف بزند و بتواند خیلی از کارها را انجام بدهد حتی فرشته هم باشد او نمی‌تواند خدا باشد اما برای مردم در این سطح این دلیل کافی است شما الیوم می‌بینید يك عده به عنوان شیطان پرست به دنبال يك عده حرکت می‌کنند آنها هم همین‌اند این طور نیست که حالا قوم دیگری باشند طرز تفکرشان هم همین است دیگر چون هیچ سندی، دلیلی برای پرستش شیطان و دنبال شیطان بودن و به دنبال این کارها بودن نیست دیگر همین است. "أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا" شما سؤال بکنید جواب نمی‌دهند کاری حل نمی‌کنند خدا آن است که مُجِيبَ مُضْطَرِّ باشد "أَمَّنْ مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ" نه فقط جواب بدهد مضطر را جواب بدهد مضطر کسی است که از تمام علل و وسایل دستش کوتاه شد حالا يك زیردریایی در دریا غرق شد و احدي هم از آنها خبر ندارد بر فرض هم خبر داشته باشد دسترس ندارد به ته اقیانوس کسی که قادر علي كل شيء است او خداست آنها مضطر واقعي‌اند هیچ علل و عواملی در دست نیست که آنها را نجات ببخشد "أم"، این "أم" منقطعه است به معنی "بل" است که با "میم" "من" ادغام شده است "أَمَّنْ مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ" او خداست آنها خدا نیستند خدا کسی است که کاری که از احدي ساخته نیست او بتواند انجام بدهد نه فَالَكْ نه ملك ...

9. اشاره: شیخ ابن عربی در کتاب "الإسفار عن نتائج الأسفار" (ص ۵۳-۴۵ ترجمه) درباره سفرهای حضرت موسی- علیه السلام- چنین می‌فرماید:

سفر میقات الهی برای موسی- علیه السلام

الله- عز و جل- می‌فرماید، "وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا" (۷: ۱۴۳ الأعراف) (و چون موسی آمد به وقت تعیین شده‌ی ما) آیه.

[شعر، ترجمه]:

و ریشه کن کردم آنچه را روزی شوق بود
چون نزدیک شد دیار به دیار

بدان که چون عید عید باشد به حقیقت، و وفا کند بدانچه پیشگاه سروری الهی استحقاق آن را دارد از ادب و خدمت، و با او بوده باشد تا ابد بر قدم حذر و مراقبت نفس هایش به خاطر علمش به این که او می‌داند سرّ و مخفی‌تر را، و در نتیجه، طمع نمی‌بندد به چیزی از او البته، و پیوسته جامد است، که قیام نمی‌کند به او حرکتی از موطن عبودیتش، و نه شوق سویی هدیه ایی از هدایایی سرورش، تا چه رسد به هم نشینی با او، و یا گفت و گویی با او، و یا راز گویی با او، جز این که شوق کامن (پوشیده جاگرفته) است در فطرت عید به سبب آن که او انسان است، مانند آتش در سنگ.

[شعر، ترجمه]

آتش در سنگ‌ها نهفته باشد
شعله نکشد تا کشیده نشود بدان آتش زنه

پس، ظاهر نشود مگر با چیزی غریب و زائد بر ذات. پس، اگر سرور و عده دهد عیدش را گفت و گو و یا هم نشینی، شوق کامن فوران کند بین پهلوهایی او، و میل کند سویی و عده پروردگارش لیکن نمی‌داند که کی و عده او را غافل‌گیر کند، چرا که مربوط نیست به حدی و یا اجلی. اگر عده به گونه میقات بوده باشد، شوق هیجان آور شود، و جوشش عظیم باشد برای انقضاء مدت، عجله را سبب شود نزد عید، و این همان قول اوست، "وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه) (و چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟) و او معذور بود، و گفت، "وَأَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى" (۲۰:۸۴ طه) (و شتاب کردم سویی تو، پروردگارا، تا راضی شوی!).

سپس، چون مواقبت اجل‌هایی دارند، حکمشان حکم آجال است، و حکم آجال چنان است که شنیده‌ای در قول خدای تعالی، "مُ قَضِيَ أَجَلًا وَأَجَلًا مُسَمًّى عِنْدَهُ" (۶:۲ الأنعام) (سپس، حکم راند اجلی را، و اجل حتمی نزد خداست)، این چنین فرمود، "وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً" (۷:۱۴۲ الأعراف) (و عده کردیم با موسی سی شب). پس، این میقات بود، سپس فرمود، "وَأَتَمْنَا بِهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً" (۷:۱۴۲ الأعراف) (اتمام کردیم آن را با ده تا، و تمام شد میقات پروردگارش چهل شب)، و این میقات مضروب میقات غیبی است، چرا که شبی است، زیرا امری که اجلس ضرب میقات بود نیز غیبی بود، چرا که مدلولات همیشه تطابق دارند با دلیل‌هایشان. پس، چون مدت سی شب تعیین شد، و نترساند او را نخست با چهل تا مبادا که طولانی نماید بر او، یا در سرّش حدس زند با یاد چهلی که همان چهار است از عقد.

آن اشارتی است به انقضاء هیکل مربع اوست، و در نتیجه تأتشف بسیار شود و کاهش نیابد ...

پس، و عده مسمی چهل بود نزد او ولی سی را یاد فرمود به همین خاطر که گفتیم، و نبود مراد از چهل جز این یا مثل آن از آنچه مطابق آن است، چه امر حاصل بعد میقات باقی نمی‌گذارد رسمی را برای عید نزد عید. پس، اگر گفت و گو باشد، عید همه گوش باشد؛ و اگر مشاهده باشد، عید همه چشم باشد، و زایل شده باشد از حکم آنچه اقتضای آن را دارد ذاتش با آن که اقتضاء دارد آن را ذاتش و لیکن نه به خاطر عینش، و قبل از آن نبوده شوق کننده این مقام، و نه شاهد این حال. پس، به ضرورت، بعید می‌نموده است نزد او، و برای همین گفته شده است:

[شعر، ترجمه]

چون تجلی کند، همهی من نگاه باشد
و چون ندایم کند، همهی من گوش باشد

پس، چون کامل شد سی، و آن همان میقات اول بود، حرکت داد او را با تطهیر برای ظاهر کردن تمام میقات، و مساواک زد تمام شد میقات به خاطر مساواک، و اگر تمام می‌کرد آن را بدون آن که قرار دهد تمام آن را، مشعر می‌بود به عقوبتی به خاطر اندوه موسی- علیه السلام- و گمان می‌کرد که او نیز شمرده است آن را بعد ده با و عده‌ای دیگر. پس، چون قرار داد برای آن سببی را و آن همان تطهیر دهان بود، پناه برد به تحفظ، و حرکت نکرد در چیزی بدون امری الهی.

و نیز چون واقع شد تقدیس، خارج شد از عبودیتش، و حضرت الهی قبول نمی‌کند مگر عبد را، و عبد را قدوسیّت نیست، و غیرت برد بر این که داخل شود بر آن منازعی با آن در صفتش از تقدیس، و به ویژه بدون امری الهی، چه عزیز نمی‌بیند او را دارای عزّت، و تنها دلیل است، که می‌بیند او را، چه او نمی‌یابد آنچه را هدیه فرموده است به او. پس، چون عزیز داخل شود بر عزیز برای او نباشد آنچه هدیه فرموده است او را مگر عزّت، و با آن داخل شده باشد بر او، در نتیجه، هدیه فرموده باشد او را، و راهی نبوده باشد برای داخل شدنش بر او مگر بدانچه اقتضای حقائق عبودیت را داشته باشد.

برای همین، نیز اتمام فرمود برای او ده شب را تا زایل شود از او تقدیسی را که به دنبال آن بود، و اینها همه اسبابی الهی هستند که حق تعالی وضع فرموده است آنها را در عالم برای اظهار حکمتش در بودنش. پس، چون میقات تمام شد و عبد رها گردید با تمام شدن آن از بند اوقات، و باقی نماند عبیدی مگر برای خدای تعالی، وفا فرمود به وعده‌اش، نجات داد او را، و تکلم فرمود با او. پس، بعد از آن که وفا فرمود عده بهره‌ای او را، و قدس او را، شنید او را، و لفظ او را، و بخشید او را کلام کل همان سان که بخشیدش سمع کل، چه همان سان که همه گوش بود هنگام شنیدش، همه زبان بود هنگام مراجعتش، و از روی ذوق و مشاهده‌ای چشم دانست که کل قبول می‌کند کل را، و این که او یکی است در هر حضرتی که تمایز می‌یابد. پس، این

سفر غیبی معنوی زمانی ظاهر شد در لسان محمدی با قول او، "هر که خالص گرداند برای الله چهل صباح، سرچشمه‌های حکمت ظاهر شوند از قلبش بر زبانش"، و در نتیجه، اول قلبش بشنود، سپس زبانش سخن گوید بدانچه گوش قلبش پذیرفته است، و لیکن صاحب این سفر باید جانسین گرداند در میان قومش کسی را که نایب باشد به جایی او.

و یاد کردیم این مسافر را. پس، بنگر ای برادرم در نایب تا برایت در این مسئله مدخلی بوده باشد به وجهی، و هنگام تجلی سفر جبال منهزم شود در پیشگاه جلال متجلی، چرا که طاقتی نیست جبال را بر مشاهده‌ی غیب اصلا، و برای همین فرمود، "لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ" (۵۹:۲۱ الحشر) (اگر نازل می‌کردیم این قرآن را بر کوهی، بی هیچ شکی، می‌دیدي آن را که خاشع است و فرو شکسته از خشیت الله!) این با تنزل، تا چه رسد با شنیدن کلام با از میان برداشته شدن وسائط، و چه گونه باشد رویت؟! تحقق بخش این فصل را، مشاهده کن علمی کثیر را!

سفر رضا

و آن قول او- عزّ و جلّ- است، از موسی- علیه السلام-، "وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى" (۲۰:۸۴ طه) (و شتاب کردم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی!) هنگامی که به گفت، "وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه) (و چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟) [شعر، ترجمه:]

شتاب نمودم سوی پروردگارم تا راضی شود به خاطر سرعتم
گفتمش وعده‌ی کریم آورد ما را
رحمان مرا گفت کامل کن شروطش را
و از آن است: [شعر، ترجمه:]
پس چون وصل شدیم، گفت: چرا شتاب کرد عبد
سوی شما و لیکن نمی‌بینم صدق وعده را
آن‌سان که فرمان یافتید تا از میان برخیزد دوری و نزدیکی

رضا است همان اصل من
تنها من و ندیدم غیر خود را
که خلق شدم بر آن
که بر گردد در آن سوی او

مواهب الله را نهایتی نیست، و آخری نیست آنها را که بر گردند سوی آن، و در نتیجه، منقضي شوند، ولی مادامی که عبد وفات یابد در آنچه خدا او را بدان تکلیف فرموده است به قدر وسعش، و نه [به قدر] حق استطاعتش، صحیح باشد و اثبات شده باشد که خدا راضی است از آنها در آنچه انجام دادند از اعمال، و آنها راضی شدند از او، و راضی شدند از آنچه هیه فرمود آنان را از آنچه نزد اوست از آنچه تنهایی ندارد از حیث کثرت. پس، الله راضی بوده باشد از آنها، و راضی باشند از او. پس، رضا از صفات حقّ است، و رضا از صفات خلق است، بدانچه شایسته حقّ است، و بدانچه سزاوار مخلوق است، هر چند بی نیاز نباشد از ابتداء الهی، چرا که او فقیری است بالذات، پیوسته محتاج برای بقاء وجودش، و ابقا‌ءش بر آن، و در رضایتم از اوست رضایت او از من، و من حکیم و قتم هستم، بر من دور می‌زند وجود و خدمت من می‌کند. [شعر، ترجمه:]

همانا حکیم آن است که اکوان خدمت او می‌کنند چرا که او می‌نشانند اشیاء را بر منزل‌هایشان
آشکار می‌شود برای هر دارایی چشمی به صورتش و نمی‌گوید که حقّ نازل کننده‌اش بوده است
اگر آشکار شود برای چشم من حقیقتش بود من بدون شک باشد منازلش

و بدان که چون انسان جاهل باشد به حالش، جاهل باشد به وقتش، و کسی که جاهل باشد به وقتش، جاهل باشد به نفسش، و کسی که جاهل باشد به نفسش، جاهل باشد به ریش، چه رسول الله- صلی الله علیه و سلم- می‌فرماید، "من عرف نفسه عرف ربه"، یا با نقیض، مانند معرفت عامه، و یا با صورت، مانند معرفت خاصه، و آن همان است که بر آن اعتماد کنند اهل خصوص از [این] جماعت. و ما، گرچه آن را قبول داریم، معرفت عامه نزدمان ترجیح دارد، چه آن جامع بین ابتداء و انتهاء است، و بدان است رجوع، و باید که عامه و خاصه باشد.

پس، بدان آن را و باش بر بصیرتی از امر خودت در آن، و بر سنتی از پروردگارت، امید که شاهدهی از خودت بخواند [آن را بر] تو، و سعادتت بدان باشد این شاء الله، و از کسانی باشی که سبقت گرفته است برایش حسنا از الله- جلّ ثناؤه و عزّ جلاله. و چون الله- عزّ و جلّ- به موسی- علیه السلام- گفت، "وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه) (و چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟) موسی- علیه السلام- سر باز زد از جواب، و جوابش آن بود که بگوید به شتاب افکند مرا این و آن و توضیح دهد. پس، گفت، "هُمُ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي" (۲۰:۸۴ طه) (آنها در پی من هستند)، که اشاره دارد به حکم اتباع. سپس، یاد کرد از عجله‌اش، و گفت، "عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى" (۲۰:۸۴ طه) (و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی!)، همانا من سرعت گرفتم سوی اجابت دعوت تو هنگامی که دعوتم کردی، و قومم در پی من هستند، و الله- عزّ و جلّ- فرمود، "فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ" (۲۰:۸۵ طه) (پس، ما به فتنه افکندیم قومت را بعد از تو)، یعنی اختیاب نمودیم آنها را، و گمراهشان کرد سامری با گوساله، که او به آنها درباره شأن آن گفت، "هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى" (۲۰:۸۸ طه) (این است اله موسی و اله شما!)، و

سببش آن بود که چون او راه می‌رفت با موسی- علیه السّلام- خدا کشف کرد از بصر او تا آن که دید فرشته‌ای را که بر صورت الثّور (گاو) بود از حمل کنندگان عرش، و خیال کرد اله موسی است، که تکلم می‌کند با او. در نتیجه، بیرون آورد برای آنها گوساله‌ای را، و او می‌شناخت جبرئیل را هنگامی که نزد او می‌آمد، و او بر چیزی نمی‌گذشت مگر آن که زنده می‌شد با گذشتنش. پس، بر گرفت مشتی از خاک جای پای اسب جبرئیل را، و پرتاب کرد آن را در گوساله، و زنده شد گوساله، و خوار بر آورد، چه آن گوساله بود، و خوار صوت گاو است، و به آنها گفت این اله شماسست و اله موسی، ولی سامری فراموش کرد هنگامی که پرستندگان آن او را پرسیدند که او باز نمی‌گرداند سویی آنها سخنی را، مالک زیان و سودی برای آنها نیست. پس، هارون به آنها گفت، "إِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي" (۲۰:۹۰ طه) (همانا پروردگار شما رحمان است، پس پیروی نمایید مرا، اطاعت نمایید فرمانم را!) پس، گفت به آنها آنچه را خدا یاد فرمود در کتابش از او، که او خطاب فرمود آنها را با آن.

سفر غضب و بازگشت

الله- تعالی- می‌فرماید، "وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا" (۷:۱۵۰ الأعراف) (و چون موسی بازگشت سوی قوم خود غضبناک و اسفناک).

[ترجمه شعر:]

غصب کردم بر نفسم برای نفسم، و نیافتم
 پیوسته شادمان بودم و پیوسته کوبنده
 پس اگر حق می‌بودم، یکی نمی‌بودم وابسته به او
 و اگر خلق می‌بودم، سخن نمی‌گفتم از تقدّم
 غضبناک بر قومش، اسفناک بر آنان به خاطر آنچه انجام دادند از اله گرفتن‌شان گوساله را، و آن گوساله‌ای بود به خاطر آن که چون سامری راه رفت با موسی- علیه السّلام- در میان آن هفتاد کسی که رفتند با او، خدا کشف فرمود از او پوشش چشمش را، و چشمش نیافتد مگر بر فرشته‌ای بر صورت گاو بود، و او از حمل کنندگان عرش بود، چرا که آنها چهار تن باشند. یکی بر صورت شیر، و دیگری بر صورت کرکس، و دیگری بر صورت گاو، و چهارمی بر صورت انسان. پس، چون سامری دید گاو را خیال کرد که او اله موسی است، که با او سخن می‌گوید. در نتیجه، صورت بخشید برای آنها گوساله را، و گفت، "این اله شما است و اله موسی!" و پیراست آن را با زیورهای ایشان تا دل‌های‌شان به دنبال اموال‌شان باشد، چه او می‌دانست که حبّ مال دوخته شده است به قلب، و می‌دانست که حبّ مال محبوب می‌گرداند آنها را از این بنگرند در آن که آیا زیان و سودی دارد، یا جواب می‌دهد آنها چون بپرسندش.

و "قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ" (هارون، بیشتر، به آنها گفته بود، "ای قوم من، بی شک، به فتنه افکنده شده‌اید!") یعنی، اختیاری می‌شود از شما "به" (با آن) تا اقامه حجّت شود برای خدا علیه شما هنگامی که پرسش شوید، "وَأَنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ" (و به درستی که پروردگارتان رحمان است)، و از رحمتش به شما، او مهلت داده است شما را و رزق با آن که شما چنان هستید که الهی غیر او- سبحانه- گرفتید که عبادتش می‌کنید، سپس آنها را گفت، "فَاتَّبِعُونِي" (پس، متابعت نمایید مرا!)، چون می‌دانست که در تبعیت‌شان او را خیر است، "وَاطِيعُوا أَمْرِي" (۲۰:۹۰ طه) (اطاعت کنید فرمان مرا!)، به خاطر آن موسی- علیه السّلام- بر پا داشته بود او را در میان آنها به عنوان نایب خودش، "قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْه" (گفتند: هرگز برنخیزم از بر آن بودن)، مرادشان عبادت گوساله است، "عَاكِفِينَ" (پیوستگانی)، یعنی ملازمانی "حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ" (۲۰:۹۱ طه) (تا بازگردد سوی ما موسی!)، زیرا بر انگیزخته شده است سوی ما، و فرمان داده شدیم به ایمان به او. پس، محبوب گرداند ایشان را این نظر از این که نظر کنند در آنچه هارون- علیه السّلام- امر فرمودشان به آن. پس، چون موسی بازگشت سوی قومش، یافت آنان را که انجام می‌دادند آنچه را انجام می‌دادند. پس، افکند الواح را از دستش، و گرفت سر برادرش را در حالی که می‌کشید او را سوی خود تا عقوبتی باشد او را بر درنگ کردنش (مدارا کردنش؟) در میان قومش. پس، هارون- علیه السّلام- ندا در داد او را با مادرش، چه او محل شفقت و مهربانی است، "قَالَ يَا بَنُؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي" (گفت: ای پسر مادرم، مگیر ریش و سرم را!)، و نگران شدم چون واقع شد آنچه واقع شد از قومت که سرزنش کنی مرا بر آن، و "تَقُولُ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْفُقْ قَوْلِي" (۲۰:۹۴ طه) (بگوی جلدایی افکندی بین فرزندان اسرائیل، و پاس نداشتی سخن مرا!) یعنی، ملازمت نداشتی بر سخنی که تو را بدان سفارش نمودم.

سپس، بگرداند روی خود را سوی سامری، و به او گفت، "فَمَا حُطْبُكَ" (پس، چیست حرف تو؟) یعنی، چیست حدیث تو؟ "یا سامری" (۲۰:۹۵ طه) (ای سامری!) پس، سامری گفت او را درباره آنچه دیده بود از صورت گاو، که او یکی از حمل کنندگان عرش بود، و گمان برده بود که او اله موسی بود، که سخن می‌گفت با او. برای همین، بر ساختم برای آنها گوساله را، و می

دانستم که جبریل نمی‌گذرد بر جایی مگر این که زنده می‌شود با آن، چرا که او روح است. بنابراین، بر گرفتم مشت‌های از خاک جایی پای او، به سبب علمش به آن مشت، و پاشیدم آن در گوساله، و خوار بر آورد. پس، سامری انجام نداد آن را مگر از تأویلی، و در نتیجه، گمراه شد و گمراه کرد، چرا که هر تأویلی درست نباشد، با وجود علمش به این که تجلی در روشنایی را شرائع آورده‌اند، همراه تنزیه.

پس، موسی قبول کرد نگرانی و بیم برادرش را، "قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ" (۷:۱۵۱ الأعراف) (گفت: پروردگارم، غفران فرما برای من و برای برادرم، در آور ما را در رحمتت، و تو رحم‌آورترین رحم‌آورندگانی!) و اما کسانی که عبادت کردند گوساله را، ندادند حق نظر فکری را، به خاطر احتمال داخل در این قصه. پس، حق معذورشان نداشت، و عبادت کنندگانش نظر نکردند در آن به تمام. پس، با این آیه اثبات می‌شود نظر عقلی در الهیات تا آن که شرع بی‌آورد آنچه را می‌آورد درباره آن. و اما دلتی که به بنی اسرائیل رسید، مشهود است تا امروز، که خدا بر پا نداشته است برای آنها علمی (پرچمی، بزرگی) را، و پیوسته دلیل باشند در هر زمانی و در هر ملتی، و خدا قرار داد آن را جزای افتراء زندگان بر خدا که نسبت دادند به او، بدون آمدن شرعی، آنچه را شایسته نبود در نظر فکری که اله معبود بر آن باشد از صفات. وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴:۳۳ الأحزاب) (و خداست که حق می‌گوید، و اوست که می‌نماید راه را.)